



The Walters Art Museum
600 N. Charles Street
Baltimore, Maryland
21201

<http://www.thewalters.org/>



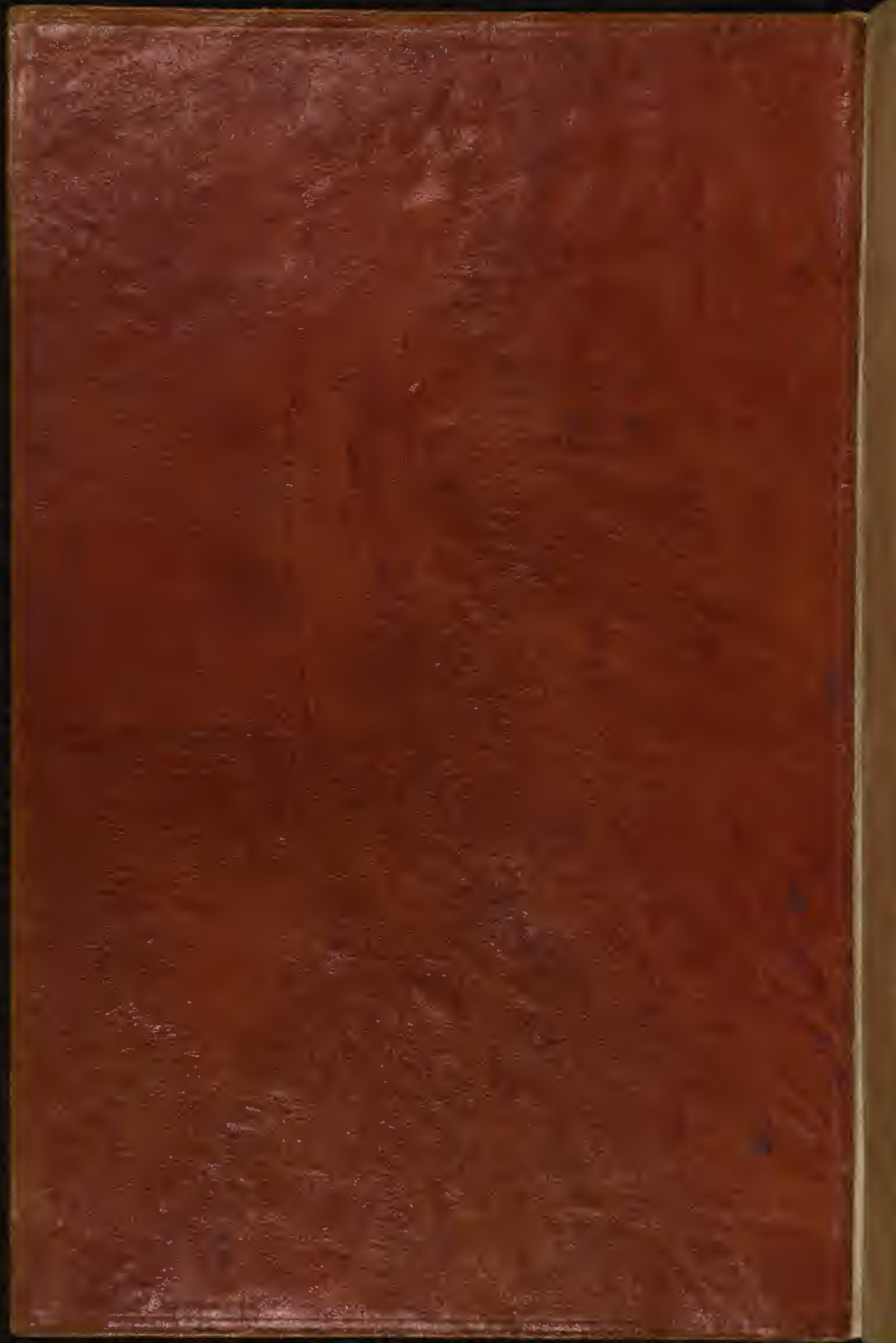
<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>

Published 2009

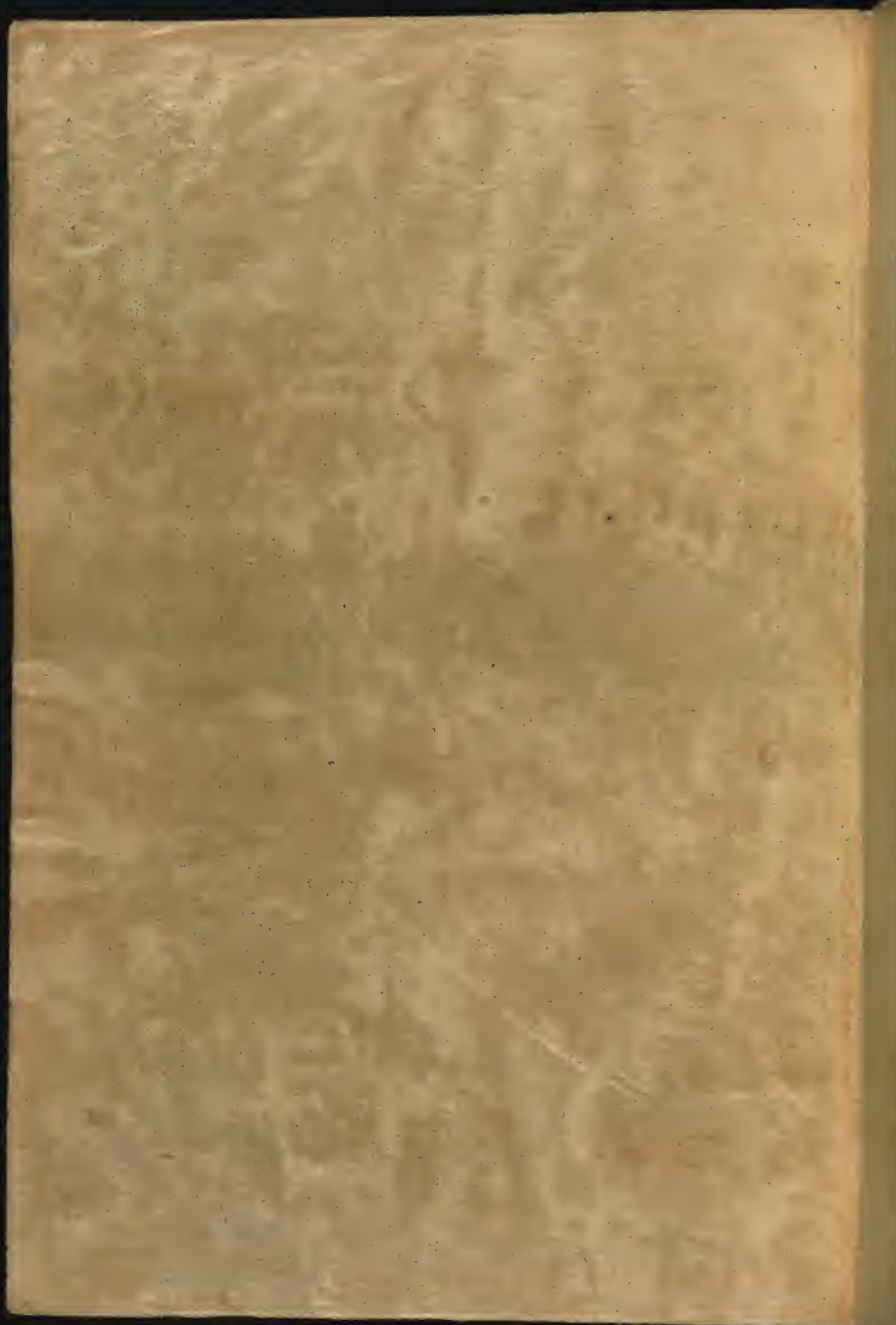
NOTE: The pages in this book are ordered from right to left. This means that to view the pages in order, you should go the last page of the document and read what would be from “back-to-front” for a Western manuscript.

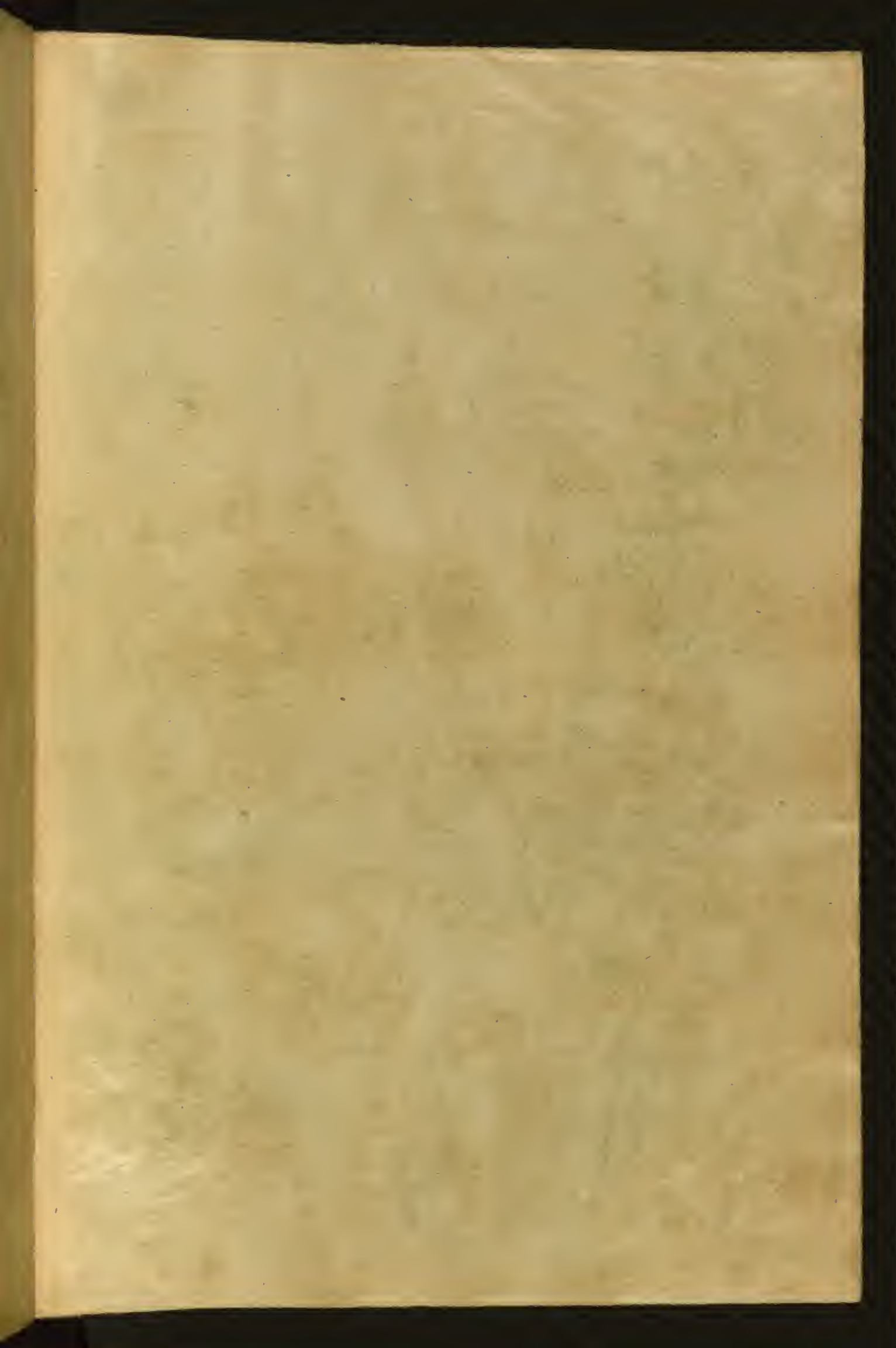
This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.

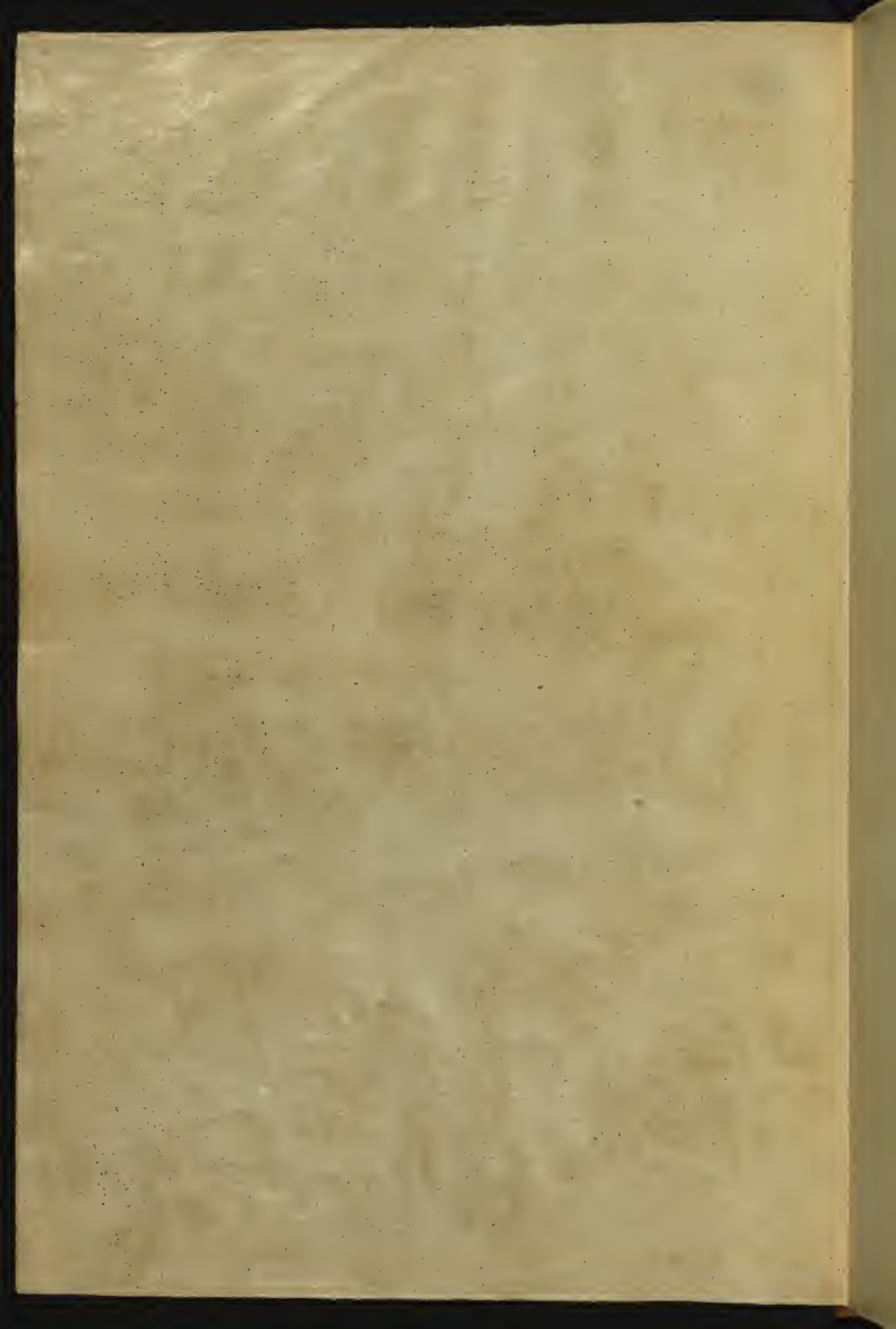


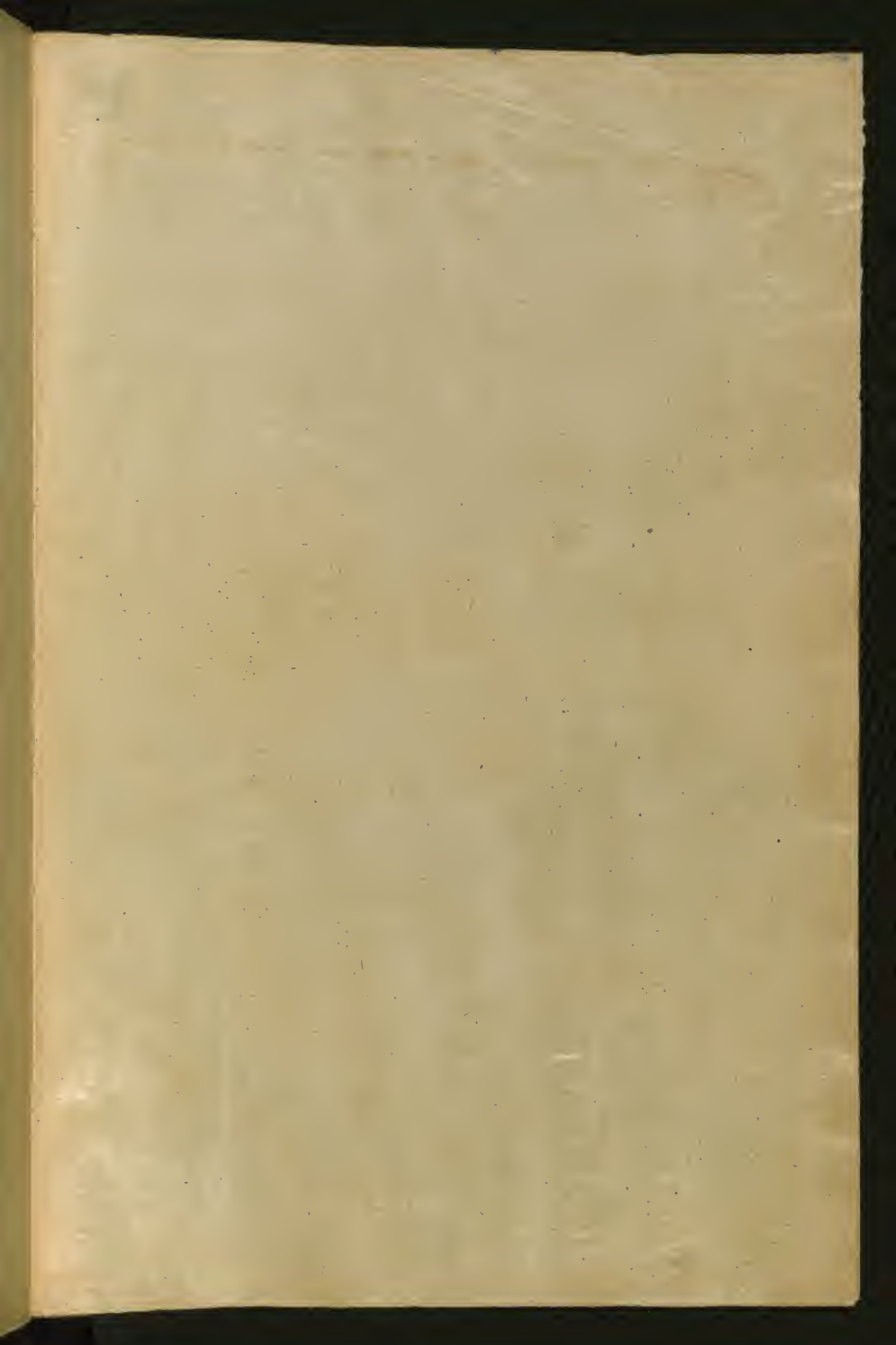


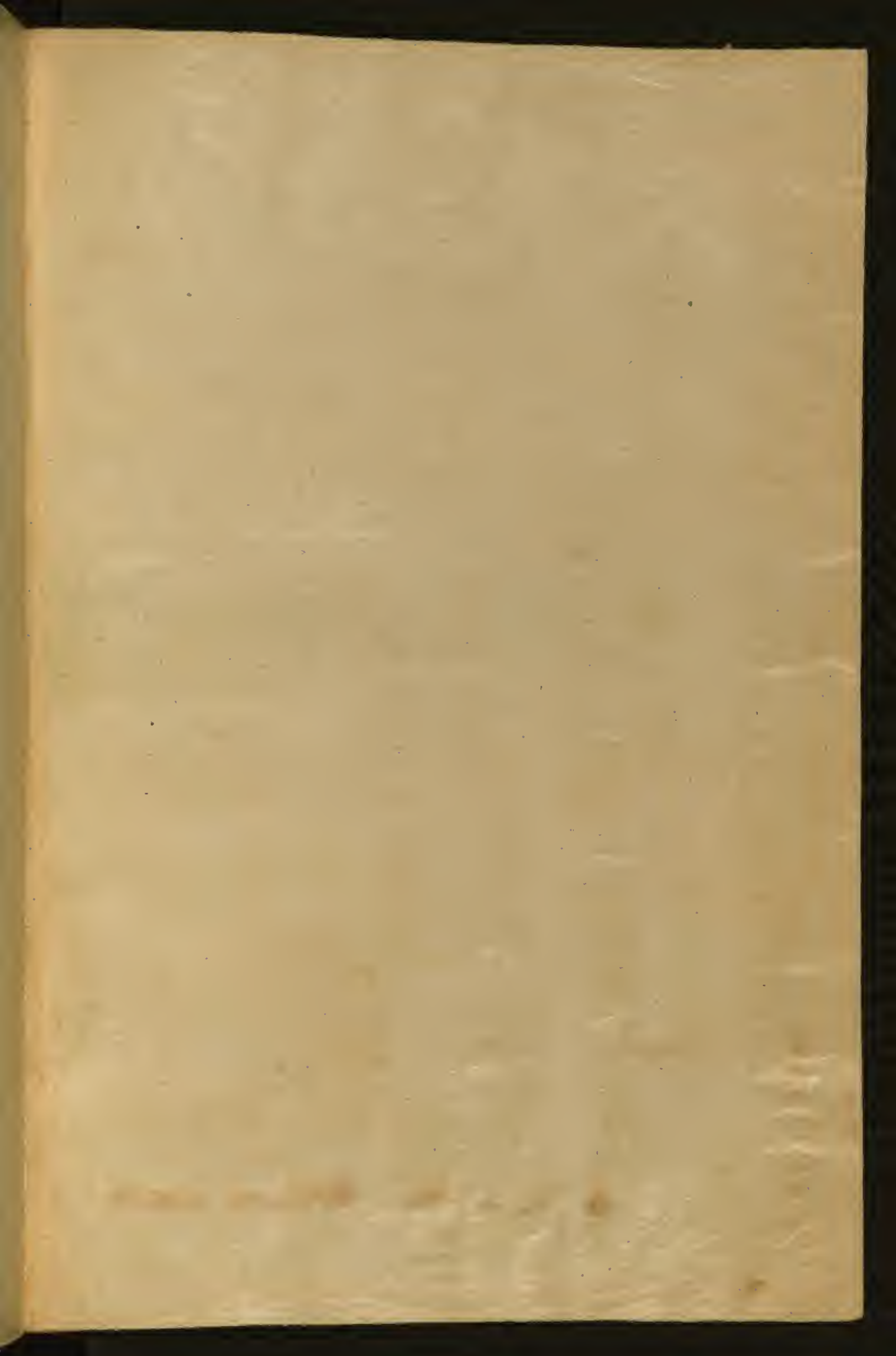
1-5-0











THE END OF THE WORLD

این جنس غالباً چرخ نمی آموزد و دیگر لوجه است این مرغ را بر قلمون میگویند



از پیرا و تادم او چشمش تک تخلف دارد مثل کردن کبوتر پر برق است کافی از
 برابر گلبک دری باشد غالباً گلبک دری سند و پستان است چنانچه گلبک دری بسیار
 کوهی که در قزوین و لایات کابل در کوهستان خراز و از آن پیمان تر در کوهستان صحیح است
 از آنجا بلند تر نمی شود و عجب چری روایت کردند که چون پستان شود در دانه کوهها و در
 می آید اگر پستانند که از بالای مرغ انکو که بز و دیگر اصنافی است که در پستانند که در کوهستان است

دیگر دراج است



که در لغات می شود سرش سپیاه بالهای او چشمه او ارجل یک چتری
 کلاشر و قبا تر سخن می آموزد یک نوع دیگر است پند اولی می گویند
 از بنگاله می آید سپاه یک رنگ است جبهه او این شارک کلاشر است
 جبهه کلاشر است متعارف پای او ز پست در دو گوش او دو پست ز دست او این شاه
 من بنامی دارد همیشه میگوید سخن کوی می کشند خوب می گوید و هیچ می گوید



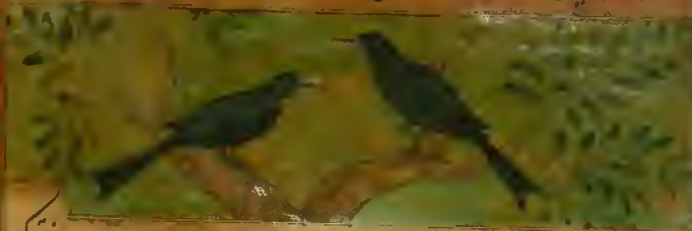
یک نوع دیگر شارک می شود از شارک که پشتش زده و رفته بود چتری بار دیگر گویند
 سخن می شود این جنس سخن کوی نمی شود و ن شارک می گویند درین ایام که در بای
 ننگ راپل بسته که شده مخالف از اگر باندیم در کنگر و داور و آن نواحی یک
 نوع شارک دیده شد که پسینه او سفید سیرا و ابلق تیش او سپاه سر کرده شده

بجز پیدان شیر که بر روی تازنده ملک بنک طری می کند پیدان زوریا و را
بر دانه می گیرانند و شیر که را با ممشا و مشا و جوان خب او مشرو و آورد آوردند



پیشتر که در نظر آید بود از خوابه ریزد به چهار منزل بخورند آیدم در وقتی که در سحر فرو دادیم
خبر یافتیم که شیر که از خون که از امرای صاحب اختیار تقیم بود از ما بخر کرده و آمد در کنار باران
که مروی که از راه چمبر گذشته پس عبدالرزاق میزرا که در آن محل از کابل که بچند رسته در میان
افغان رها یی در نواحی افغان بود می رفتند رشن که از وجب
رسیدن این خبر میان دو نفر بود که از آن جا کن نمود
شب راه رفت از کوهل سوپان که ششیم سپیل را سر کردند
در وقت بر آمدن بر کوه در طرف جنوب در پستی پستاده روشنی نمود
شده کفتم سپیل نباشد گفتند که سپیل است باقی جانانی من است را خواندند که
سپیل تا کجا تالی و کی طالع شوی چشم تو بر سر که می افتد نشان
آفتاب بعد یک نینزه بر آمد و بود که در پای سپند در آمد
و داد آمد و شد جانانی که پشت بر بقر اولی فریستاد و بودیم
و بنی جانان دیگر در پایان مستر باغ در نواحی اگری مار

یک دیگر یکی است و دیگری در برابر زان بوده باشد ازین نیلی بر یک است طری سنجاند



بیل سنده و پستان این بوده است در پیش مردم سنده و پستان را بر عمل حسرت دارد و در باغاتی که
درخت بسیار داشته باشد می باشد جانور دیگر است یک جانور دیگر است شمشیر شتر قرق
درختها چسبیده می گردد و کفانی او را بر شتر قرق باشد مثل طلی سبز یک است



از حیوانات آبی او یکی شیر آبی است در سیاه آبه می شود و یکس شابهتی دارد



در پریدن از جنگل نمی برآید از همین جهت مرغ جنگل میگویند یک کیر شیره کلانی می باشد چنگل روی گویند



کلانی او برابر با پالانج بوده باشد سر او سر کوچک پیک شپه است در درختی که خیال می کند شاخ می را
گرفته برنگون شده می ایستد غزاتی دارد یک دیگر عکسند و ستان است می گویند



از عکس جزوی جزو تر باشد عکس سیاه و سفید است و متعلق مده و سیاه است یک جانور دیگر است
کلانی او برابر ساند و لاج بوده باشد مرغ خوش رنگ است در مابهای خود اندک سیاهی دارد



یک دیگر که است به رول و طایر شپه است از رول و طایر خلی کلانتر است یک رنگ سیاه است
زشتتر



یک دیگر خرما پست اگر چه خرما مخصوص هند و پستان نیست چون در انشای آیت



بودند که درخت خرما در لغات پست شاخهای درخت در کله خرت
 در یک جای شود و بر کهای او پرنج شاخ تا سر شاخ در سرد و طرف او می شود
 تنه او نام هواریست و در کله میوه او مثل خوشه انگور است اما در تنه انگور
 کلاتر است میگویند که در میان نباتات دو چیز درخت خرما حیوانات
 می زند یکی آنست که چنانچه سر حیوانی که بریده شود حیات او منقطع می شود



درخت حرامم که پرش ریو شود درخت آن خشک میشود یک دیگر آنست که
چنانچه از حیوانات بی زینجه جال نشود درخت حرامم از خرماهای زرشاخی آورد
اگر زینساند برنی و در حقیقت این سخن معلوم نیست سرخرما که مذکور شد عبارت
از آن پیرا دست پهر خرما همچنان میشود که جای برآمدن شاخ و برگ او مثل پهر سفیدی شود
ازین پهر سفید مثل پهر شاخ و برگ می برآید چون این شاخ و برگ پریشان تری شود
برکش بهتر تری شود این پهر سفید را پهر حرامی گویند طوری است بنس آن پهر
بجز بار مغز است با سستی پست میمن جایی را که پهر در آن جامی شود زخم می کنند
در آن زخم خرما را همچنان می مانند که از آن زخم سرابی که برآید از بالای این که
خرما جاری می شود برگ را در دهن کوزه گذاشته کوزه را بر خست بسته اند
از آن زخم سرابی که حاصل میشود در آن کوزه جمع می شود اگر نی محال خورد و شود
شیرین طریقی است بعد از سه چهار روز اگر خورد و شود فی الجمله کفایت دارد و میگویند
یک نوبت در وقتی که میرباری زفته بودم بسیر نمودن مواضعی که در کنا

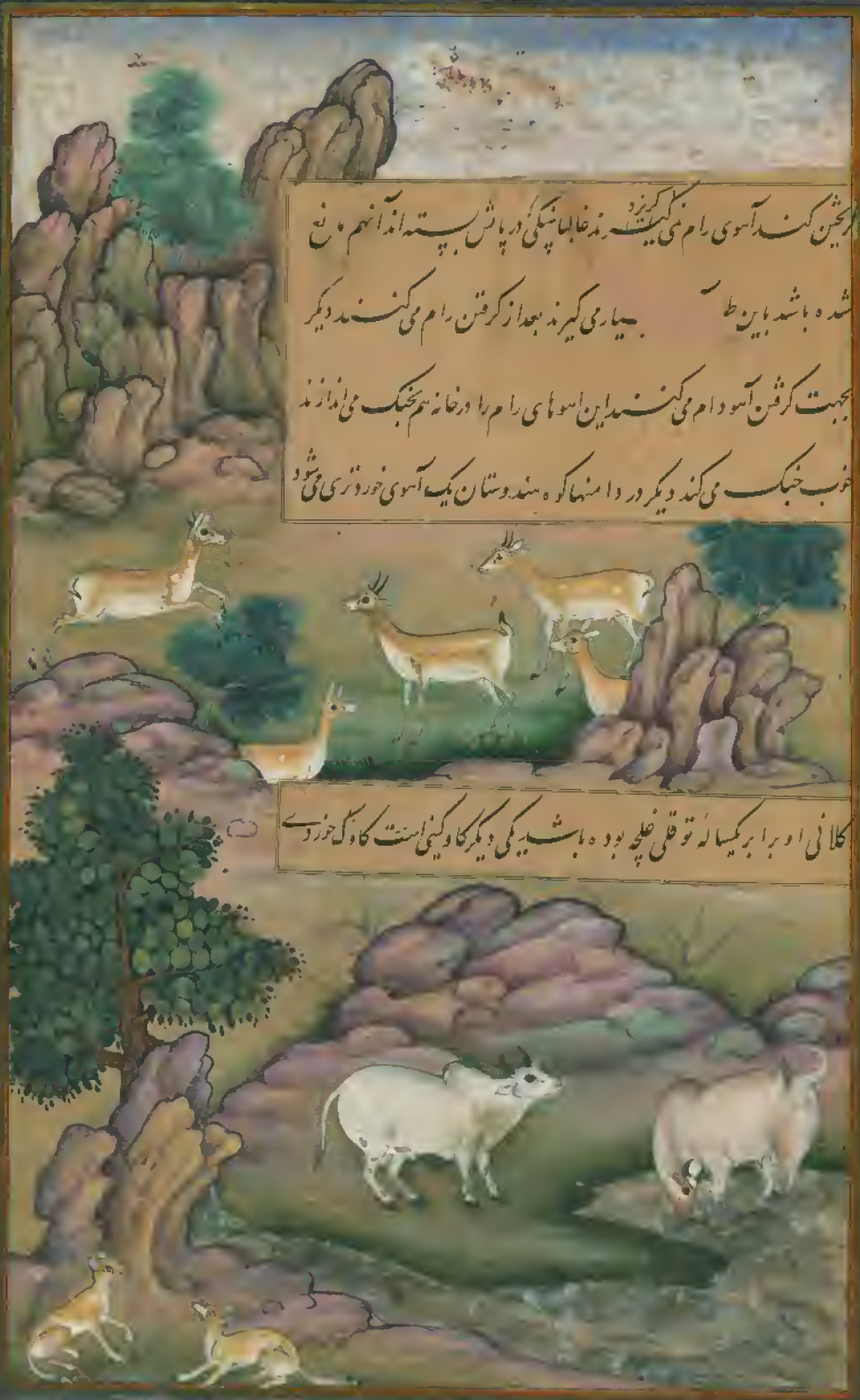
می شود برابر قوچقار کلان آن ولایت بوده باشد گوشت او بسیار
 نرم و لذیذ است یکی دیگر میمون است هندوستانی با نذرمی گویند



این هم انواع دار و مک نوع آنست که در آن ولایتهای بره لویان
 بازی سیب آموزند در کوپستان دره نوره سفید درواستهای
 نواحی خیره ازان پامان تر در تمام هندوستانات می شود از این جانها



اگر چنین کند آسوی رام نمی گیرند ز غایبانی که در پاش پسته اند انهم مان
 شده باشد باین طـ سیاری گیرند بعد از گرفتن رام می کنند دیگر
 بجهت گرفتن آسوی رام می کنند این اسوهای رام را در خانه نم جنبک می اندازند
 خوب جنبک می کنند و بگردانها که هندوستان یک آسوی خوردتری می شود

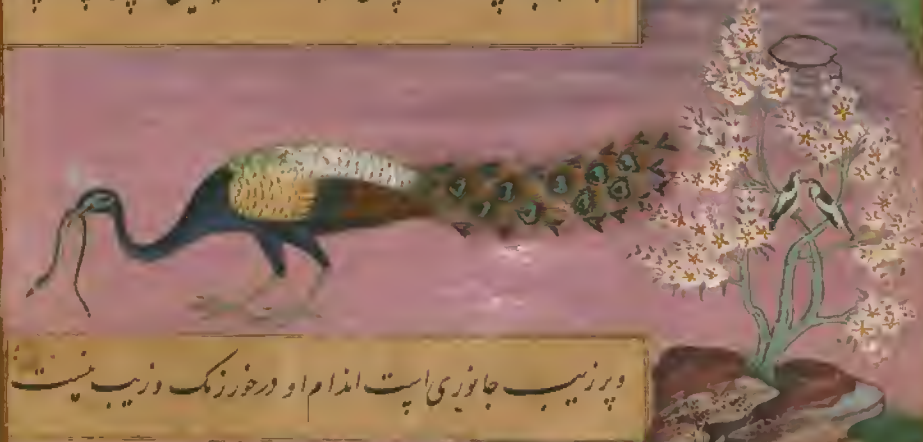


کلانی او برابر یکسانه تو قلی خلیج بوده باشد یکی دیگر کاوینی است که که خرد

این را مبارک می گویند نزدیک پیش دیگری است که کاسری می گویند
این همیشه بالای درختانی باشد که در این نعمت ان پایان



و بالا عجب است و سپان سیه رو و از طیور کی طاووس است بر کنک



و پر زیب جاویری است اذام او در خزیمه و زیب نیست

که ترمی شود موی او ز دور وی او سفید می شود دم او خیلی دراز
شود یک نوع دیگر میمون در بحر و سپاه و آن نواحی دیده شده
در میوه نهایی که در آن ولایت می برنخیلی کلا تراست دم او هم بسیار
رازا است موی سفید تراست روی او پسیماه محض است این نوع
میمون را انکور میگویند در کوپستان سندوستان و جنگلهای اومی شود
این نوع میمون دیگری شود روی او موی او جمیع اعضای او پسیما
محض است و این نوع میمون را از بعضی جزایر دریا باری آوردند و یک نوع
میمون دیگر از بعضی جزایر سیاه آوردند و یک نوع دیگر موی میزند مثل
و پسین تین می باشد و سر او پس ترمی باشد و خبش از دیگر میمونها
بسیار کلا ترمی شود و بسیار پر قدر و کنده بود و از عجایب آن بود که
در ایم ذکر او در لغو بود و سر کز پست نمی شود یکی دیگر نوال است از
بیش جز موی حذر تر باشد بر درخت می براید بعضی موش خرما میگویند



بجز در آمدن او شش او باش و قریل ایاق او شش همه چو ب د پسته تا که فرشته
ز ده ز و از او شش بر آورد و قلمه را بجهت ما کما به شش تا کس فرستادند

مردانگی هم داشت این کشتی را دانسته ولی نیادی ایشانرا معلوم کرده قلمه
 نه جازا مضبوط پیاخته بن کس و پستاد در وقت رسیدن اینها باز جان ^{مضبوط کرد}
 قلمه را معلوم کرده سخن اینها بکجا قرار نیافته دیران شده او زون چسپن بکج خود
 بطرف انسی خوراک شید سلطان احمد قبل بولایت خود باوش رفت جهما کج
 نیز را اجندی آرزوی کان و جوانان او از او زون حن گرفته در کتیه پیش مثل که هنوز
 باوش نرسیده بود و همراه شده اند به مضبوط پیاخته از جان بن ام

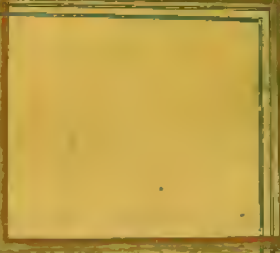
نام پسران او را
 در کتیه بود که با جان آمد
 احباب با من از جان آمدند
 در وقت نکرده در وقت

دوست پیک و میرم بود باشد دیده و پرسیده و از غنایت و ثنات ایسه وار و از او که در
 ولایت پیر که دو پسال نزدیک شده بود که از دست شده به انصاف الهی نوی القند
 صدها بار نیز منخر شده سلطان احمد مثل که جهما کج نیز از امر او جان او ش شده بود

دیگر از تیان شهر دیوانه جاها داشت. او کل قشوق را آورد که در جنگ پیک
 و تیمی خیره پس آمد و برونه بقصاص پاوی که در غار عاشقان گشته شد
 بود و فرموده شد که بعد از آن شب بدم سپردید این شکت کلی بود بعد ازین
 از قلعه بر آمدن آنها بر طرف شد و کار با بنجار سپید که مردم تنگ از غرق شدن
 و راه و غلام می آوردند آفتاب بمران تحویل کرد و سپردن چاد و او را کجا
 می در آمدند طلیده و کیکانشس کرد و سخن اینجا قرار یافت که مرد
 عاجز شده اند بغایت الهی امروز هم باشد میگیرم فردا هم باشد میگیرم ای
 در پیروی توش می کشیم از دیک شهر بر خاسته در یک قلعه مشلاق می
 انداخت اگر رفتی هم باشد لی تر و در میرد و بجهت قشلاق قلعه خوابید
 مصلحت دید و کوچ کرد و در اولانی که پیش خوابه دیدارست خود آورده شد
 و در قلعه درآمد جا پای خانه و کچه را تعیین نمود و بابای سز میرزا سفت ماه
 قبل کشید یک ایسه واری اوزین بود ازین تم نایسه شد و باد و صد و



بنام خداوند
 بنامی مشاقتی او سنگ تر شد
 بنامی سز بر استخوان سز شبانی
 بنامی سیانی خانزاد و یک طلیده
 بنامی طیار شده قلعه در ایتم شبانی خان
 بنامی بار نمود و سحر سرورت و اله استباد
 بنامی قشلاق نمونی بر باد و سز



بنام خداوند
 بنامی سز بر استخوان سز شبانی
 بنامی سیانی خانزاد و یک طلیده
 بنامی طیار شده قلعه در ایتم شبانی خان
 بنامی بار نمود و سحر سرورت و اله استباد
 بنامی قشلاق نمونی بر باد و سز



دیگر محمد قاسم پیره برادر حزد خود چسپن پیره را مشرور ز آورده آورد
از اچسپن مردم سپاسی و جوانانیه که مردم می شناختند خیل بود مذ



و در تاریخ نهند و ده در کتار در بای آسوباتی بخانیانی آمد و مژگان است کرد

پس ای که رحمت حق رفت یک پسر دیگر سلطان این میز را بود مادر او و دختر نوین
و خواهر خود مادر من سلطان کاغانم بود حالات این چهار میز را در وقایع سال که

کلام تر اینها سلطان محمود میز را
میز را از پانصد و ده نام آن بود
و نامش در خسته پایی پانصد

بیک محمد میز را بمهر عم خودش بنام میز را داده بود و دیگر پنج دختر از پسر میز را که خوانند
و کلام تر اینها سلطان محمود میز را با بیک کاشغری داده و هر دو میز را که سلطان حسن
میز را در وقتی که حصار را محاصره کرده بود و میز را نام پسر خود که از پانصد و سلطان
و دختر سلطان ابوسعید میز را زانیده بود گرفته و صلح کرده از کرد حصار بر خاست
و کلام تر سیم آق بکم بود و دختر چهارم را در وقتی که سلطان حسن
میز را بر پسر تقدیر آمده بود و عمر سیم میز را پسر خود چهارم میز را
را با لشکر خود بیک فرستاده بود و چهارم میز را نام فرشته بود



گرفتند من عمر تیری زود جاو سپاده مروقی که به پسر و نیزه شدن
نیزه بدندان کزیده کند و پرتافت به تیر ساری خور و در به تیر خنجریده
ایستاد و بود با با سیا و ل شیشه کشیده نزدیک رفته بود در حمله کردن به
انداخت بعد از آن پیستانی در که به نیزه خود را در دریا چنست

در میان آب در کشتن آب را آورد
به پشت در زود و کلمه صبح آن روز

به بر آمد که کوه که سی را تفرج کردیم از حال صومعه شکفتن یک خانگی
بعد از آمدن در روز و یک روزینه فرو آمدن زنده و خنجریده می بود آمدن شیخ
و آمدن شیشه و کوه نواحی خندان موسی پیرویش که ترا شیشه و آمدن نهایت تمام
ست در اطراف این کوه که سی مثل شب های مرده و به خنجریده است



هر چه که داشته شد بنام هم از جهت لاغری اسپان لشکر بسیاری
 گشت اسپان اینها می که اینجا هم آمده اند آنچنان خراب شده اند که مجال قتر
 بس روز و قرار بند که این سخنان متحول و چون غریمت کرده شده بود این حسابها
 طرینداخته بسبب چاه کوچ نموده بطرف کدز سندان توجه شدیم بحیثیت همین
 مذکور در پای پسند میر محمد جلاله باز ابراهیمش و چند جوان دیگر را
 اینها همراه فرستاده شد او در دور ابطرف در یاروان ساخته
 خود بطرف سواتی که کرک خانده هم میگویند بحیثیت شکار کردن
 در کان رقم جنبه که کرک پیدا شده با جنگش بسیار بود برآمد یک
 کرک بچه داری در میان برآمد که بحیثیت تیر بسیاری زده شد
 چون جنگش نزدیک بود خود را در جنگ انداخت در جنگش
 زودمان کرک خود یافت نشد یک دیگر در غنم آمد در آتش سوخته
 دست و پا زده افتاده بود و فوج کرده هر کس شتر را گرفت

ساختن پیمان آب و بالای آن



می نشیند از نوکران سلطان محمود میرزا مارا کشته در ماه رمضان بجزان آمدند
در آن ایام بدست تور سلطانین تیوریه رپر تو شک می ششم حمزه سلطان
و مهدی سلطان و جاق سلطان که آمدند تعظیم این سلطانین بر خاستند از
توشک فرو دادند و این سلطانان در یاقم و سلطانرا در دست راپت
در باغش نشاندند مغولانی که پیروار ایشان محصد صاری بود آمدند و احتیاج
نزدیک ^{نزدیک} بهشت
ملازمت کردند سلطان حسین میرزا قلعه حصار را قبل کرده فرو دادند و بخت
وقعه گرفتن و پینک زدن و دیک ریختن و بکار و هم اینها شب و روز
قرار و آرام داشت چهارنج جانبند انداخت و بقسی که بطرف شهر در و
انداخته بود خیلی پیش آمده بود مردم قلعه هم تقب انداخته این نقب را یافتند
و مردم قلعه از بالا با آنها دو و دو کردند و اینها ^{بخدمت} پستن سپورخ نقب این دو
بطرف بالا مردم قلعه برشته مردم قلعه بدون نزدیک رسید که کشید
بر آمدند و کوزه کوزه آب آورده و در نقب گذاشته مردم بیرون را

و همین بر آمدن حمزه سلطان و مندی سلطان و پسر حمزه و حیاق سلطان
محمد و غلت که کفران بجهد حساری شورشید و بود و سلطان حسین و غلت
و این اوز بجان که بان سلطان تعلق داشتند و منولانی که در ولایت حصا



محمد و خلت و سلطان حسین و خلب و جمع سواران خود که در ولایت حصا
می نشیند دین و ایرانی بطرف قهرچین خود را کشیدند براسم ترخان
و یعقوب و ایوب و بعضی لشکر دیگر را بر سر حرم سلطان منولان قهرچین فرستادند
در قهرچین از عقب رسیده جنگ کردند و مردم ایلیا سلطان حسن میزبانان را ز کرده
و اکثرین امرار اسیر و آورده باز گذاشتند



بود رفت و ویران طر شده بجانب حصار برکشید سلطان حسن میرزا
از آب گذشته بدع الزمان او ابراهیم حسین میرزا و ذوالنون ارغون و محمد ولی بیگ را
بر پسر چهره و شاه با یغیاچا جدا کرد و مظفر حسین میرزا و محمد بزندق بر لاپس بر پسر ختلان
فرستاد و خود بر سر حصار آمد در نزد یک رسید نما خیزد و ارشدند سلطان سپه و میرزا
مصلحت بودن حصار را درست نیامد بالا رویه زد و شد و بر او سپه تاق پیش او
خز و خود با سپه میرزا بمر قند رفت ولی هم دورا بطرف ختلان کشید و قلعه
حصار باقی جانیانی و محمود بر لاپس و سلطان احمد پد قوج یک منضوط پیانند
سلطان حسین میرزا این خبر یافته ابو الحسن میرزا و بعضی جوانان را به بالا رویه زد
گمرو و از عقب سلطان سپه و میرزا فرستاد و محل در آمدن مکی میر سپند
سختان کاری نمی تواند پیاخت میرزا یک یکی بود انجا شمشیر میساید و خزه
سلطان و مدی سلطان چند پال بود که از شپانی خان جدا شده و آمده
در ملازمت سلطان بگلو و میرزا بودند با جمع اوز که با سیب خود



مردم ایشان که محبت برآمدند خند کا فز بقیل رفت در پنی گاه دره
در این چند جوانی را بمر کوب بر آورد و شده بود در محل کشتن کاوان ز بانای
دیر آمد و تیر که شده ماه و قاسم یک رسیده در محل آنکه تیر رسانیده میخواستند بکیرند جوانان که
در آورد و غنیم را که ز این سه پورا زاجد اسپا خسته گرفتند در
مالی زارهای کفار یک شب توقف نمود غلبه بسیاری گرفت
ورود آمده شد در همین ایام در نواحی تومان مسند آورد و شمرتیم
و چون که را که حالا در کجای شاه چمن است بقاسم کو کلماتش عقد کرده
در جن صلح ز قن بجانب سهند و پستان یافته شد ملانابا
ماغزی را با چند جوانان کجابل فرستاده از نواحی مندراور کوچ نمود و به اثر و شیوه
برده شد چند روزی در آن نواحی شسته شد از تر به کز و نور کل رفته پسیر کرد
کمز در جاله نشسته باورد و آمد از آن پشته در جاله نشسته
دم خلی خوش آمد در جاله نشیستن بعد ازین شایع شد

نماز و یک قاسم پیک وقاضی شمس و ملازمانی که در کابل مانده بودند
آمدند نماز صمت کردند و روز جمعه غده ماه ربیع الاحسن در نماز و یک
مجلس شراب شد شباهن خلعت خاصه عنایت کردیم سحر شبانه در کشتی در راه
صبحی کردیم نوز پیک درین صحت عود می نواختند در آن وقت تپان
بنام نماز شیش از کشتی برآمد و باغی را که در میان کلکنه و کوه طح کرده بود
بیر کرده نماز و یکریغ بنفشه آمد و شراب خورده شد از طرف کلکنه در ضل
برآمد و بارک آمد شب پرتنبه خیم ماه دوست پیک که در راه تب شدی کرده
بود بر حمت حق رفت بسی متاثر و متالم شدیم نقش دو پست پیک را بغیر
برده در پیش دروازه روضه سلطان گذاشتند و پست پیک بسیار جوانی
بود در امیری هنوز ترقی می کرد پیش از امیری در زمان اچکی گری و نزدیکی
بودن چندان مرتبه خوبها کار کرده از آنجمله در یک شب پنجه اند جان در رباط
زورق در وقت شپخون آوردن سلطان احمد بن باوه پانزده کن



پس سلطان محسن و بی بی زبونی اسپ مرادیده و فرود آمد به بن اسپ خود را کشید
سوار شد در همان فرصت قبر علی پیک پسر قاسم پیک زخمی از پیش جهانجیر
آمد و گفت که مدتی شد که جهانجیر میرزا را زور آورده چنانچه جهانجیر مترا برآمد و رفت
ما متحیر شدیم در همین حالت سید قاسم که در قلعه پاپ بود رسید و آمد
عجب بی محل آمدن بود درین طرز محلی آنچنان قلعه مضبوطی کرد و دست نمی بود
بود من به ابراهیم پیک گفتم که چه می باید کرد اندک زخمی داشت نمی دانم از آن
بود یا از دل بای و ادن بود جواب پس بچید و شانت گفت یکی خیال کرد
که از پل گذشتند و پل را ویران کرده بطرف اندجان متوجه شویم با با شیرزاد
بجای خلی خب کرد و گفت که از همین دروازه زور آورده می برایم سخن با با شیرزاد
بطرف دروازه متوجه شدیم خواجه میر میران هم در آن حال مردانه پنهان گفت
در وقت در آمدن در کوه سپید قاسم دست ناصر بایقی خیر حافظه اش می کنند
من و ابراهیم پیک و میرزا قلی کوکله اش پشت سر بودیم بجز در و بر و شبن

صاحب قدم کا ملکی سپہ زبونی داشت فرود آمد بن شید
پس از شدم ایجا کس تعین نمود بر سپر کوه و دیگر متوجہ شدم



آفتاب یک قد نیز برآمده بود که اگر مشکب شد تا نیم روز شدن ضرب جنگ
بودیم روز شده که اعدا مغلوب و مقهور و اجابتیج و سپهر و شد نه بفضل و کرم
الله تعالی انجمن کار و شواری را با آسپان کرده و انجمن لشکر بسیاری را در نیم
جنگ یکسان کرد و چشش هزار کس نزدیک ابراهیم در یک جا قتل رسید و بودند
و یک در صحرای جامه را درین معرکه پانزده هزار و هشتاد و شش تن می کردیم در وقت
آمدن اگر از تقریر مردم هندوستان معلوم شد که جهل خجسته هزار کس درین معرکه
باغی را زیر کرده فرو و آورده فرو و آورده روان شدیم از پیش راه امرای فرود
آورده راه او و خانان را آوردن که شد خیل خیل فلان را با فلانهای آنها را آورد
پسکش کردند از عقب غنیمت از تا پن خاصه سبای میز را و با با جهره و بو جگر
تا سمرانانش ابراهیم ابراهیم خیال کرده فاعلی نعمین کردیم که تا با که رسیدن
به تخیل شده خود را با بخارسانند از میان آوردی ابراهیم که شسته سراج و خانهای
اورا پسیر کرده در کنار سیاه آبی فرو و آیدیم نماز و یک بود که طاعتی را بر او حوز





را پست کرده آمد و دهلهانواخته و شیر بازی کرده پیکه کردن
بجهد و پوار شدن فرمودم که مردم لشکر کپس از طرفت خود بر کو
بر آیند مردم لشکر از هر طرفی حست متوجه شدند

تخت و دو صد ستارچکم هم ... تان میرزا متوجه شد مذخاله من
... کار خانیم هم خیال رفتن بدخشان کرده مناسبت ایشان هم را
... با من بیشتر بود را دیده ایشان بودم هر چند منگ کرده باش
... نشویدند ایشان هم بطرف بدخشان رفتند در ماه جمادی الاول
... کابل بغیر میت سند و پستان کوچ نموده شد از راه خوز و کابل بسند
... پیده از قزوین و قسپای از کتل که شسته شد افغانانی که در میان
... کابل و لغمان می باشند در زمان اینست هم دزد و دزدان افغانان
... قباچ را خود می طلبند و نمی توانست یافت مرا کابل برآورد تا فته بند و ستان
... مال نموده یک بدی ایشان و ده شده خبان ایشان هم
... شد با بخارید که صباچی که از یکدیگر الیک کوچ می نمودیم
... افغانانی که در میان بودند مثل خضر خیل و شمو خیل و حسن بلخی و خکیانی
... خیال من راه کتل هم که الکت نموده هر کسی که اطراف شمال است



بخت زمین موارفها آب غرق توده در کنار رود دشت که داد که
 با آب انپتاوه می آمد فرود آمدیم رود رود خشک است ایچامر کراب روان
 چند نوبت که ازین که شتیم مرکز دین رود آب روان دم دشت دین نوبت
 بخت بارانهای بهاری دین رود و آنجان آب آمد بود که اصلا که زیاده نشد

اگر چه چینی این نیست بل بسیار
 پیش بود تمام آب در شهر را شستند

بگمانده که شسته شد به پیش شل پرتال چیز ما را با غنچه بسته
 از آن طرف کشیده گرفتند ازین آب که شسته بر او کشیدند
 مانده از بند سپرده که شسته بفرستند آمدیم به بخیر
 میزرا یک دور روز مهانه ریح کرده و آشها کشیدند

بجز مرغ پست و پنج قبضه گندم در مرغ سازد و قبضه بجز مرغ و قبضه
بهار قبضه چهار ثوب چکن سقرات پست و هشت ثوب سقرات پنجابت
روز صحت باران بسیار بارید سیزده مرتبه باران بارید بعضی از مردم که
پسرون جاریه بود تمام تر شدند بمجدهی گوگد اش ولایت سمانه را
غایت کرده پس بل طریق ایغار تعین کرده صدار فیروزه را بهایون طبر
جمله داد شده بود پس بل راسم بهایون غنایت کردم سند و پیک
در پیش بهایون که آشته شده از جهت این مناسبت بجای محمدی پس بل
به طریق ایغار سند و پیک و کتبه پیک و ملک قاسم با باقیقه بار اودان
و خوشنیش ملا افاق را پیشخ کورن را با ترکش بندان میان دو آب
ایغار فرستاده شد پس چهار نوبت از قاسم پس بل اقبل نمود و با اعضا
کرده است ایغار پاید بهتر است بین باین شق و باین سیات خود که
از ما که بختیم و دانسته که راه گرفته رفته افغانان که بخت پویشان شده





یک درخت پر گلانی را دیده نواحی بگرام را میسر کرده را بهر ملک با بجهت کری داد

مرچیند که در ک تری را پر سپیده شد گفت در وقتی که بر شسته بار دو

بودند نسبت لشکرهای ایشان و لشکرهایی که عقب ماند بودند یک دو روزی
در آنجا توقف کرده و بجزو همراه ساختند و آمدند از حوی شاهی پامان
در قوش کنبه فرود آمدیم ناصر میرزا بنوکر و چاکر خود از ولایت خود
یک پتری رسانیده و دو پسر روزی عقب تر پیام گفتند از
قوش کنبه رخصت طلبید و ما نیز از قوش کنبه کوچ نمودیم در کرک شمشیر
فرود آمدیم و بودیم که اندک ایشان کاکیکانی پخی را که همراه کرده شدیم یک
دو کوچ از خیر کند شسته در جام فرود آمدند و شد تعریف کورک تتری شنیدند
شده بود یک بسجده کیان و من در آن این بود از جانای و در آمدند
درین کورک موی پسر و ریش تراشیده بود و اند چون در جام فرود

ایم همان زمان بگشت
یک کورک بن کرام
باز ششم

بعد از دیدن سیل و پست و زمین قلعہ در جلی مناسبتی فرود آمدند



برآمد و شود چون این مقتدا را آمد ایم می باید رفت هیچ چیز

یعنی اینجا که نوشته و توکل
یعنی اینست الهی نیست شود

منوره روان شدیم وقت سنت بود که درواز قلم

طیای قلب درواز پنداره
مغنیسان ایم علی دیت

در درواز دروا انفرود التماس کرده بعد از عهد شرط کردن

ملازمت کرد
در درواز دروا او کرده

من مثل سابق تعظیم کرده و بر خواتمه خیلی هم درشت بروی او نیامده محمد حسن
میرزا که با چنین شت و شینغ حرکات اقدام کرده و باین نوع شور و غوغا بجز
استقام نمود اگر پاره پاره میکردم جای آن داشت و با انواع عذاب و عقوبت
پس او را بوجون در میان کنوع خویشی شده بود از خاتم زاینده من نکار خانیم
فرزندان و دختران داشت این حقوق را یاد کرده محمد حسن میرزا آزاد
نمودم بطرف خراسان رخصت داده شد این هم موت و حق ناشایس و
اچنین بچیمای مرا که جان او را بخشیدم باکل فرانسش کرده در پیش شایق
ازین شایقها و غیبا کرده بود اندک وقتی که شت که شایق خان او را که همه بجزای او رسانید
تو بدگسند خود را بر زور کار سپار که زور کار ترا چاکر است ترا که کار
محمد قاسم که بر وجه جوانان دیگر که از عقب خان میرزا افتاده شده بودند
در پشتهای قنجه بلایق جان میرزای رسید که چنین هم نمی توانست دولت و جرات
و پست بنامیدن هم در پشت باری گرفته او خود ندین در دو انچه که گفت



انجا او گفته بود گفت روز چکاوشده بود و راه هم دور بود شواستیم
درین منزل که شتن از آب پسند و کدام طرف متوجه شدن را مشورت
کرده شد باقی جنابانی بعرض رسانید که آب بگذاشته از همین جا در میان یک
جایی منزل کرده است نام جایست انجا رفته می شود که مردم پر جمعیت
بسیار مال انجایی باشند خبر کبابی را هم آورد که موافق انجا او گفت بود
بعرض رسانیدند این جا مرکز نشینند نشده بود هر گاه مردگان صاحب
انچار طرف گشت را مصلحت دید به جهت مدعی خود که امان هم گذرانده
باشند فتح غنیمت آب که شتن سنده و پستان کرده از جام کوچ نمود و ثابت
گذاشته نزدیک به چرخ و ابانی آمد و فرود آمده شد در آن محل انخان کاکلیانی
در پشاور بود و مذکورم که در دامن این کوه خود را کشید بود و مذکور
مکان شران کاکلیانی سپرد و کاکلیانی درین منزل آمده و باز رسد کرد او را
مرا و بچی بجهت مصلحت راه و زمین کرده و شازن منزل خم شب کوچ نموده و در آنجا



نزدیک آیدیم بخواجه محمد این کفر است که گوید که تری پهلوی بگرام بود

از نسبت ما خط غار نای شک و جانای خاطر پنجم خواجه فی الحال ضایع است کرد

در هر طری اشش هر که از میان همه مردم بر آید و بیشتر پسانید و باشند این و او
او میگرد در وقتی که بشناسید رفته طغیانی خود سلطان محمود خان را دیدم او
بها روی سید قاسم گرفت و در جنگ روز اول خدا پروری آنکه من ترس سیده
فوت کرد و چون بی ریاقت جنگ انداخته شده بود جوانان ضیاع شدند یکی که
زخمی شدند در پیش ابراهیم پسر و یک شش انداز بود بسیار خوبی انداخته
تخش اندازید و شبیه بود اگر مردم را از او بر پا ساخت و بعد از قح قله
پیش من می باشد چون محاصر دمتد شد فرموده شد که در و سپه جاسر که با پاناخته
نقها اندازند و بر افساب قلمه گیری بعد مشغول شد تا امتداد محاصر بجل
کشید و نظر ابراهیم پسر و عاجز آمد و بهر بیخو خواجه مولانای قاضی اختیار
غلامی نمود و در ماه شوال شمشیر و کیش را در کرون خود او خیمه و آمد و باز
قلمه را پس پر و چند تم مدت دید بود که بیوان عمر شیخ میرزا تعلق در
چون درین فرات قور در پسر کا میرزا را یافته بود سلطان احمد میرزا

اولش بجا اری در منول پیم قدیم است





و محمد علی اخضر و زین کبیر که اینها پس کی از پاید و شمشیرند از هر چون شمشیرند از هر اینها ایستاده



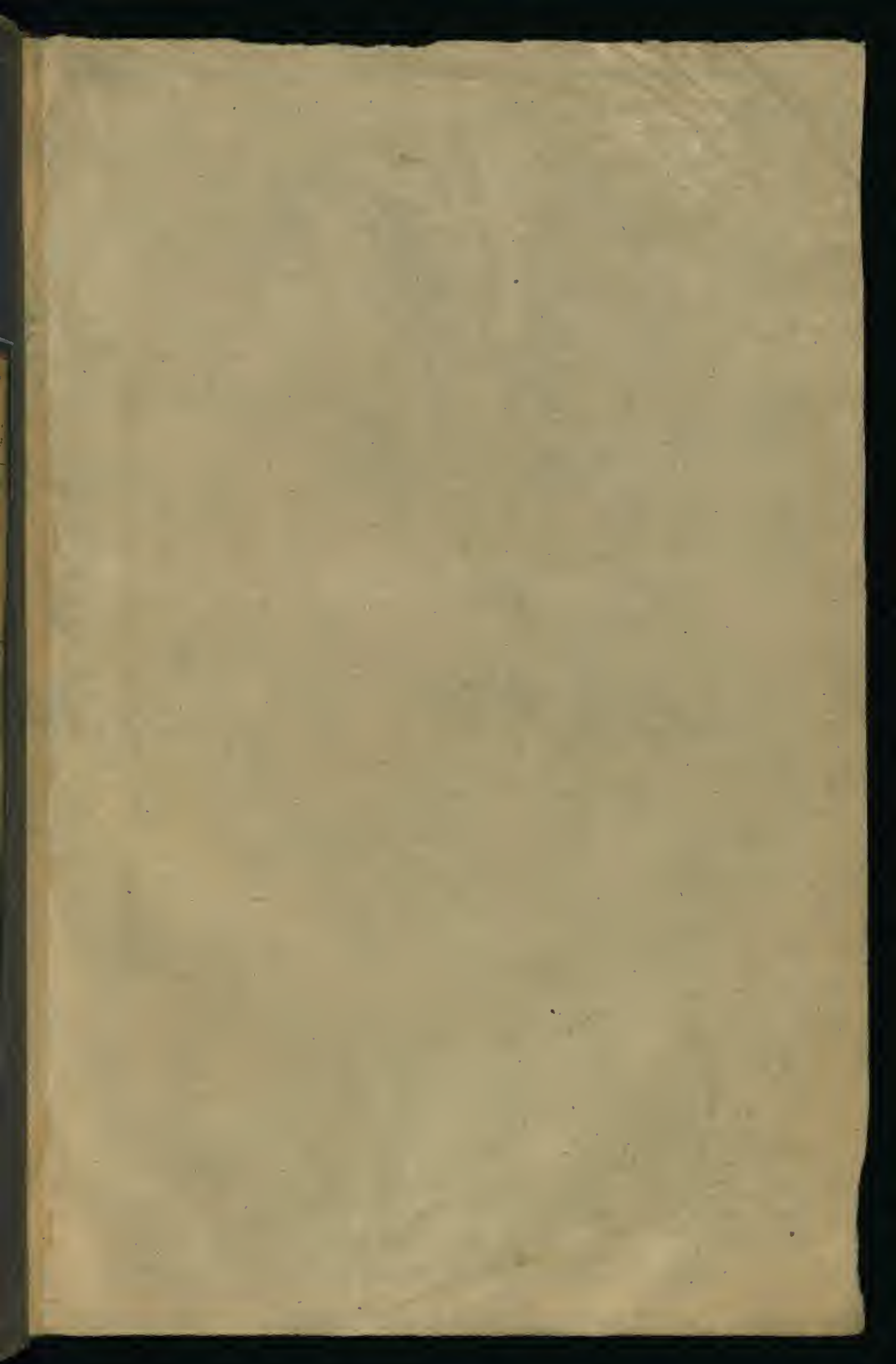
معلوم و مشخص نیست لشکری که بود تمام رفت از ما چهار کس صح مقدار متضرر
خواننده شد رفته این مردم که بحیثیت راجع فرموده جنگ باید که وقار و کوه

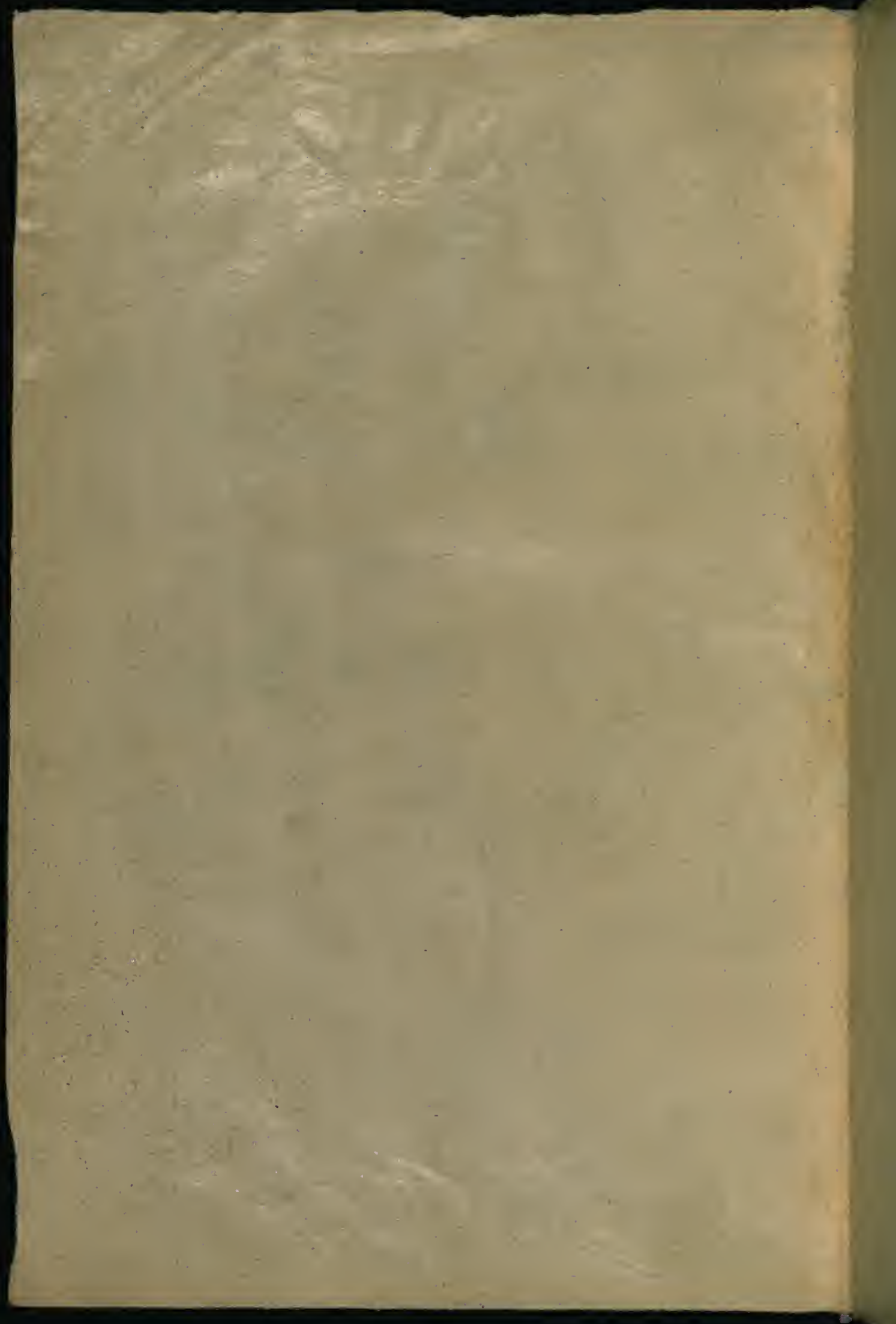
گردد ششم مردم بیاستادند
مردم بپایید و پستی ندهم چهره

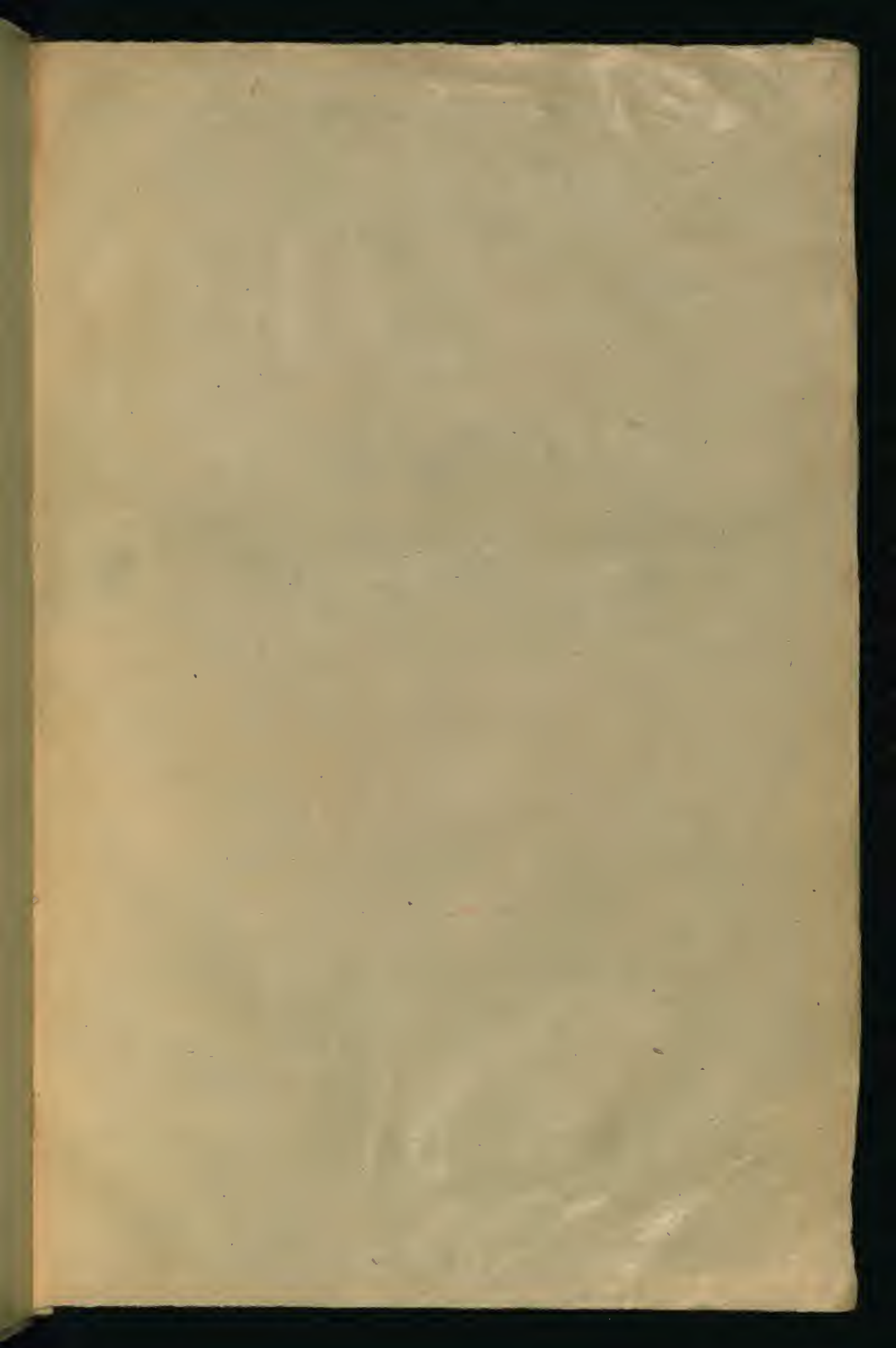
باز همین چهار کس برکشه و تیر گذار شده اند که ایستادند چون یکدیگر و نسبت دین
که چه چهار کس پیش نستم بار بدینال کردن مردم و فرود آوردن ایشان شوشند

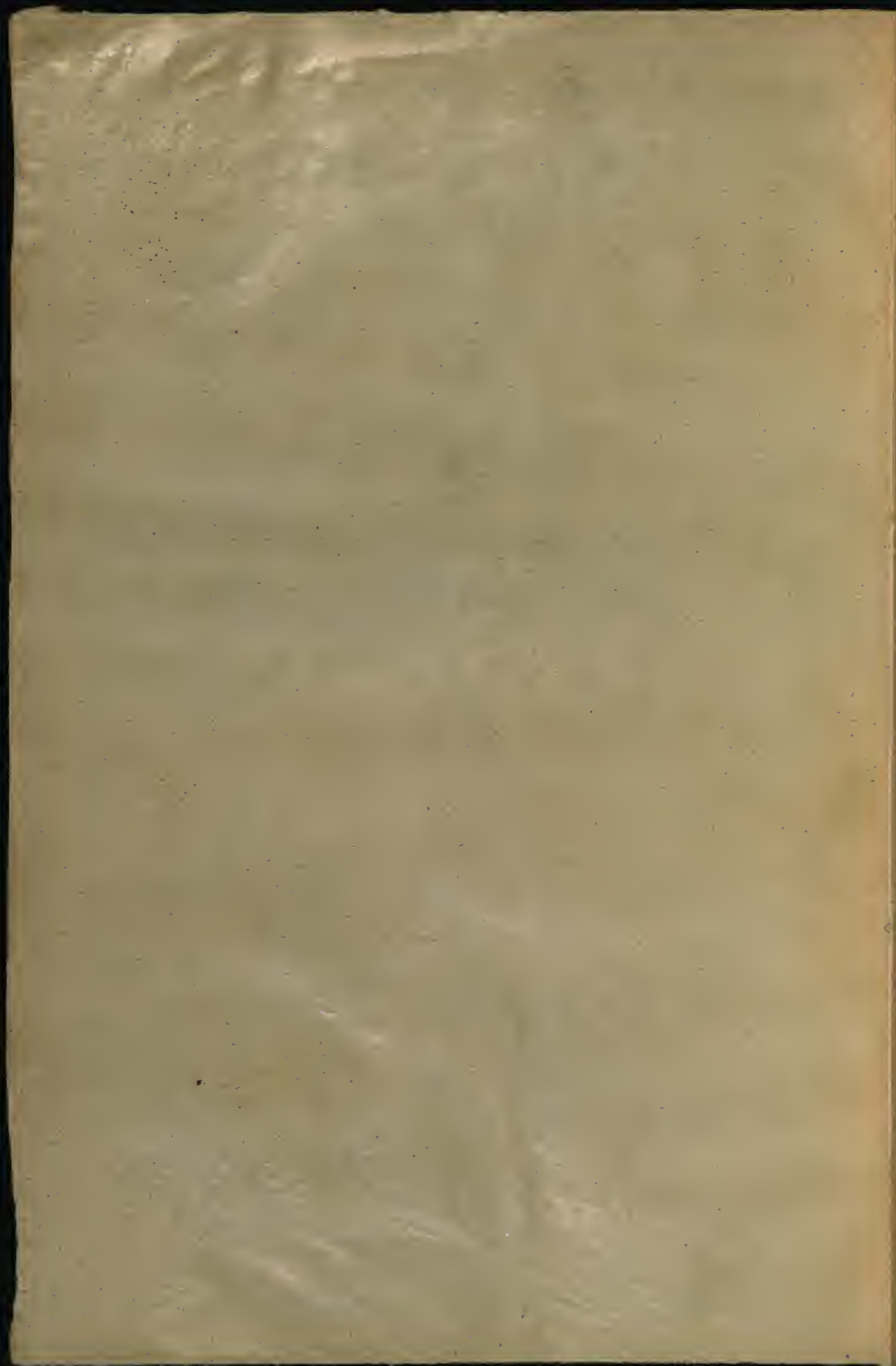
گناه داشت چون بی ایستادند
مردم بپایید و پستی ندهم چهره

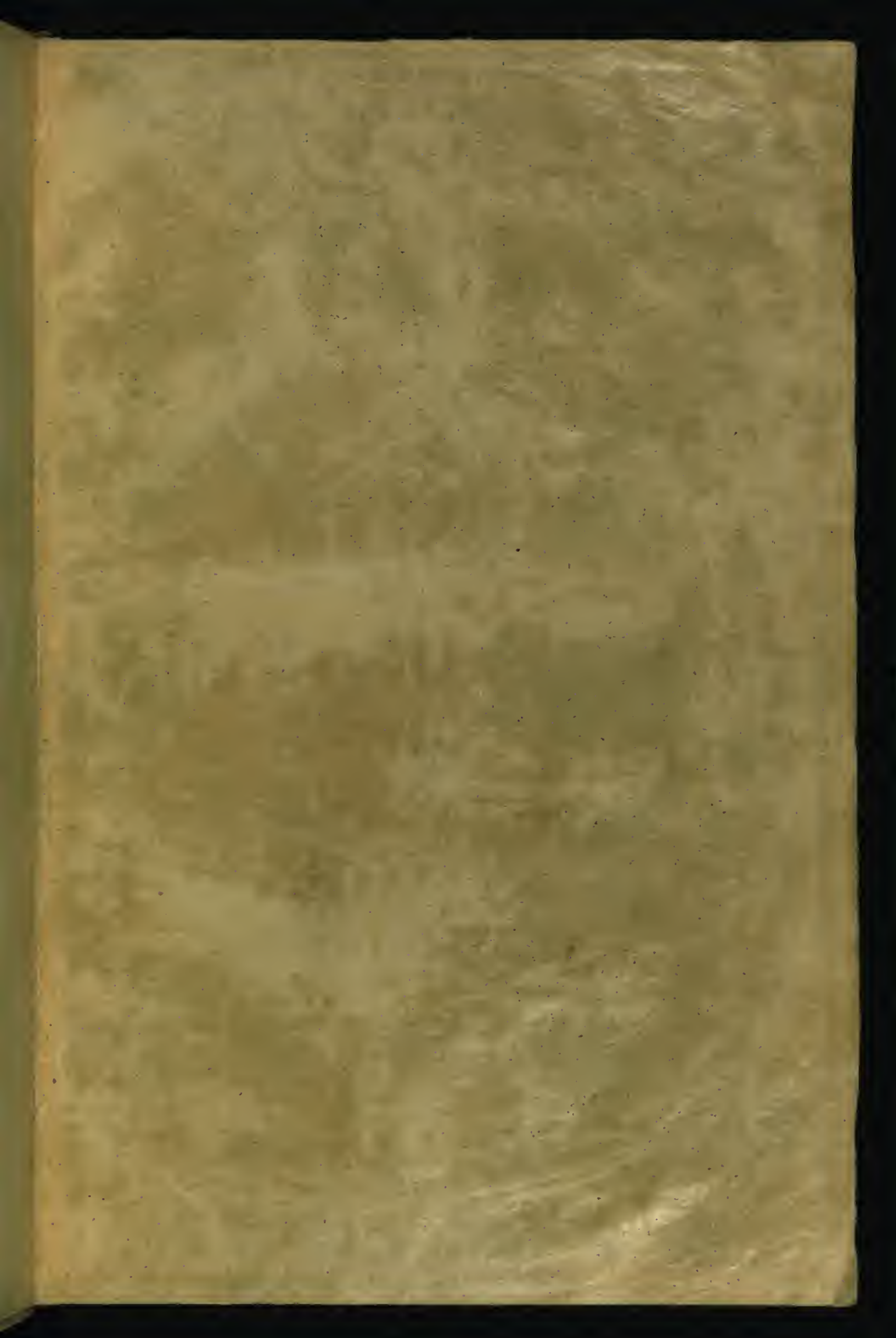
باز همین چهار کس برکشه و تیر گذار شده غنیمت را گزافه کرده مردم را تا و بروی شیشه
نخاک و ک و پشامون و بنال کرده آمدند در وقت رسیدن برشته میشد

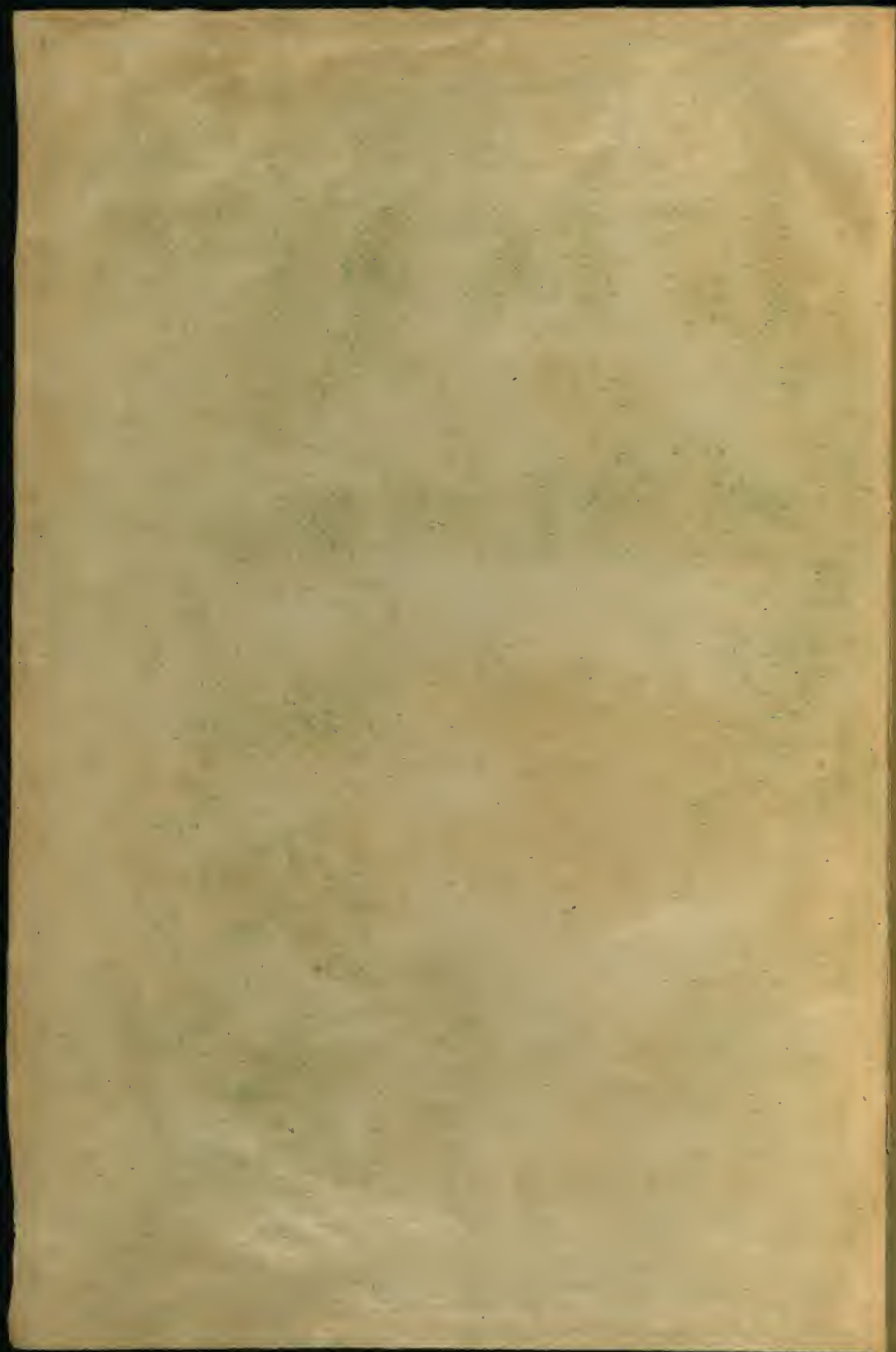


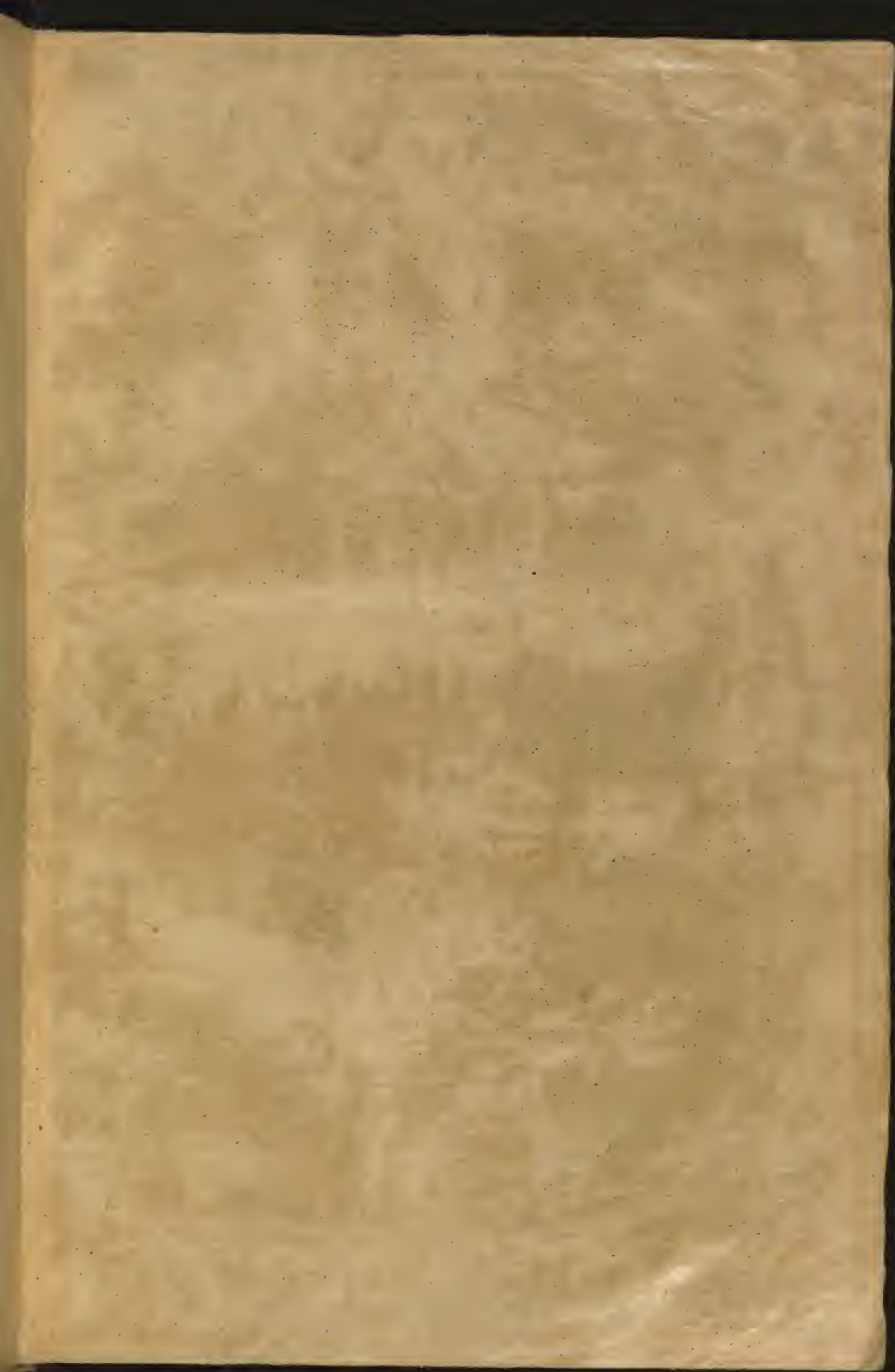








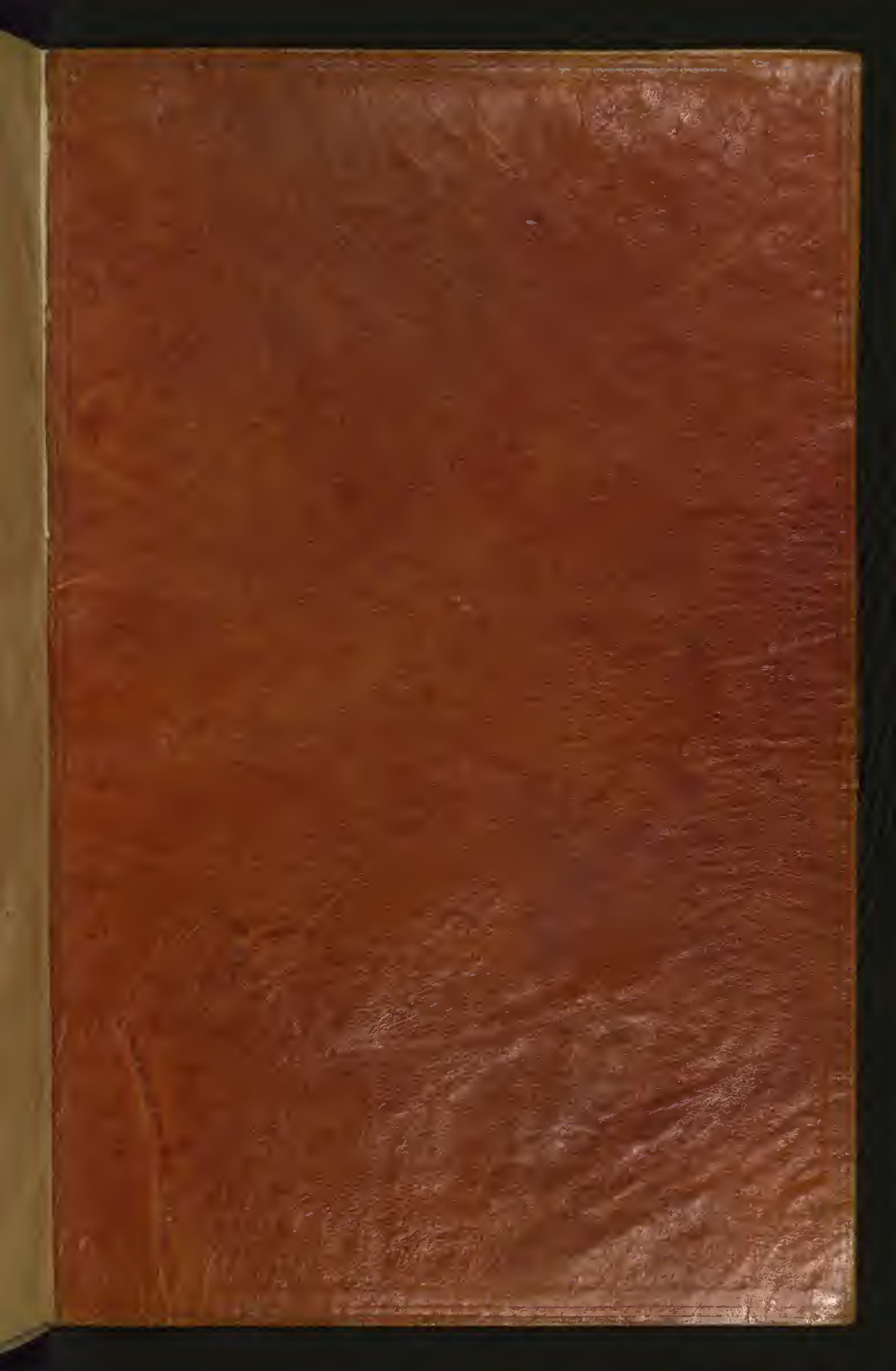




47

120

1880





fol. 31b:

Title: Birds of Hindustan: luchs, called būqalamūn, and partridges.

Form: Illustration

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. pp338-339 (278b-279b).

Acquisition

Walters Art Museum, 1931, by Henry Walters bequest

Binding

The binding is not original.

Limp dark green morocco (without flap), late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE

Bibliography

Smart, Ellen, "Paintings from the Baburnama: A Study of Sixteenth-Century Mughal Historical Manuscript Illustrations" (Ph.D. diss. School of Oriental and African Studies, University of London, 1977): 29, 109-129, 165-171, 173, 191, 206, 210, 212, 214, 219, 223. 226-228, 233-235, 257, 259, 260, 272, 303, 305, 349.

Information about the manuscripts of the Baburnamah can be found in the Journal of the Royal Asiatic Society (JRAS) for the years 1900, 1902, 1905, 1906, 1907, and 1908.

Smart, Ellen S. "Yet another illustrated Akbari Baburnama manuscript". Facets of Indian art, 1986: 105-115.

S I Tiúliâèv, Miniatiúry rukopisy "Babur-Namè" (Moscow, 1960).

Randhawa, M.S., Paintings of the Baburnama (New Delhi, 1983)

The Baburnama : memoirs of Babur, prince and emperor / translated, edited, and annotated by Wheeler M. Thackston (Washington, DC, 1996)

Bâburnâma : Chaghatay Turkish text with Abdul-Rahim Khankhanan's Persian translation / Zahiruddin Muhammad Babur Mirza ; Turkish transcription, Persian edition and English translation by W.M. Thackston, Jr./ 3 vols. (Harvard, 1993).

fol. 27a:

Title: Animals of Hindustan: small deer and cows called gīnī. Thackston, William, trans. The Baburnama. p336 (section 276b).

Form: Illustration

fol. 27b:

Title: Animals of Hindustan: monkeys called bandar that can be taught to do tricks. Thackston, William, trans. The Baburnama. p336-337 (276b).

Form: Illustration

fol. 28b:

Title: The date trees of Hindustan. Thackston, William, trans. The Baburnama. p344 (sections 284b and 285).

Form: Illustration

fol. 29a:

Title: Birds of Hindustan: bats and ducks. Thackston, William, trans. The Baburnama. p341 (section 281).

Form: Illustration

fol. 29b:

Title: Birds of Hindustan and alligators

Form: Illustration

Label: Birds of Hindustan, such as crows, magpies, and cuckoos, are shown living beside the water, where are found alligators. Thackston, William, trans. The Baburnama. p280-281 (sections 280-281b).

fol. 30b:

Title: Babur and his army in the Sinjid valley

Form: Illustration

Label: Babur and his army in the Sinjid valley march toward Kabul.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p166 (125).

fol. 31a:

Title: Birds of Hindustan: starlings, called pandāvalī.

Form: Illustration

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p338 (278b).

Label: Babur is depicted with his party hunting for rhinoceros in Swati.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p275 (222b).

fol. 22b:

Title: Babur and his warriors visiting a Hindu temple

Form: Illustration

Label: Babur and his warriors visiting the Hindu temple Gurh Kattri (Kūr Katrī) in Bigram

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p285 (232b-233).

fol. 23b:

Title: Bāqī Chaghānyānī pays homage to Babur

Form: Illustration

Label: Bāqī Chaghānyānī pays homage to Babur, near the river Oxus (Daryā Āmū), in 910 AH/1504 CE.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. pp161-162 (120b).

fol. 24a:

Title: The fall of Samarqand.

Form: Illustration

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p89 (50b-51).

fol. 25b:

Title: The inhabitants of Osh (Ūsh) drive out the enemy

Form: Illustration

Label: The inhabitants of Osh (Ūsh) drive the enemy out with sticks and clubs with a view to holding the town for Babur.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p101 (63b).

fol. 26b:

Title: Animals of Hindustan: monkeys, rodents and the peacock. Thackston, William, trans. The Baburnama. pp336-337 (sections 27b-277b).

Form: Illustration

fol. 16a:

Title: Babur entering Kabul

Form: Illustration

Label: Babur entering Kabul is welcomed by Qāsim Beg, the city qadī, along with his retinue.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p286 (233b).

fol. 17b:

Title: Babur riding a raft from Kunar back to Atar

Form: Illustration

Label: Babur, during his second Hindustan campaign, riding a raft from Kunar back to Atar, where he camped.

T

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p265 (214b).

fol. 18b:

Title: The battle of Sultan Ḥusayn Mīrzā against Sultan Masʿūd Mīrzā

Form: Illustration

Label: The battle of Sultan Ḥusayn Mīrzā against Sultan Masʿūd Mīrzā took place at Hiṣṣār in the winter of 901 AH/1495 CE.

fol. 19a:

Title: Ḥamzah Sulṭān, Mahdī Sulṭān and Mamāq Sulṭān pay homage to Babur. Thackston, William, trans. The Baburnama. p69 (section 34).

Form: Illustration

fol. 20b:

Title: The final phase of the battle of Kandahar on the side of the Murghan mountain.

Form: Illustration

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p261 (section 211).

fol. 21b:

Title: Babur and his party hunting for rhinoceros in Swati.

Form: Illustration

fol. 11a:

Title: Presentation of awards at Sultan Ibrāhīm's court

Form: Illustration

Label: This scene depicts an awards ceremony at Sultan Ibrāhīm's court before an expedition to Sambhal.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p356 (296b-297).

fol. 12b:

Title: Babur being entertained in Ghaznī by Jahāngīr Mīrzā.

Form: Illustration

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p 195 (153b).

fol. 13b:

Title: The confrontation with the Afghans

Form: Illustration

Label: This scene depicts the battle with Afghans from the area of Kabul and Lamghan at the Jīkdālīk (Jagdalak) pass.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p 264 (214).

fol. 14a:

Title: The battle of Panipat

Form: Illustration

Label: The battle of Panipat at which Sultan Ibrāhīm, the last of the Lōdī Sultans of Delhi, dies.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p 325-327 (266-267b).

fol. 15a:

Title: Sultan Muḥammad Vays offers Babur a healthy horse

Form: Illustration

Label: During an attempt to defend the Akhshī fort, Sultan Muḥammad Vays offers Babur a healthy horse to replace his ailing one which he got from Ṣāḥib Qadam. Thackston, William, trans. The Baburnama. p149 (section 112).

Form: Illustration

Label: The siege and battle of Isfarah, at which Babur and his army descend upon the fortress of Ibrāhīm Sārū.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p65 (30b-31).

fol. 7a:

Title: A foray to Kuhat (Kohat)

Form: Illustration

Label: On their way to Hindustan, Babur and his men stop for the night before crossing the Indus river.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p314 (254).

fol. 8a:

Title: Muḥammad Ḥusaym Mīrzā being released by Babur

Form: Illustration

Label: Despite his treachery, Muḥammad Ḥusaym Mīrzā, a relative of Babur, is being released and sent to Khurāsān.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p249 (201b).

fol. 9b:

Title: Having opened the gates of the Murghīnān fortress, 'Alī Dūst Ṭaghāyī is paying homage to Babur.

Form: Illustration

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p98-99 (60b-61).

fol. 10b:

Title: Babur on the way to Hindustan camps at Jām

Form: Illustration

Label: Babur on the way to Hindustan camps at Jām and with the help of his guide Malik Bū Sa'īd Kamarī is exploring Bigram and enquiring about the Hindu temple Gurh Kattri.

Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p187 (145b).

Form	Book
Genre	Historical
Language	The primary language in this manuscript is Persian.
Support material	Paper Re-margined in different colors at a later stage, late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE
Extent	Foliation: 35 Textblock of 27 folios flanked by four later fly leaves at each end.
Dimensions	21.0 cm wide by 32.0 cm high
Written surface	9.0 cm wide by 17.0 cm high
Layout	Columns: 1 Ruled lines: 12
Contents	<i>fols. 5a - 31b:</i> <i>Title:</i> Bāburnāmah <i>Incipit:</i> معلوم وومشخص نیست لشکری که بود تمام رفت ... <i>Text note:</i> Text begins abruptly; no continuous narration from one leaf to another, implying that the leaves were selected and bound at random. <i>Hand note:</i> Two different but clear nasta'liq hands. <i>Decoration note:</i> Thirty full-page miniatures; colored borders
Decoration	<i>fol. 5b:</i> <i>Title:</i> Babur confronts his enemies <i>Form:</i> Illustration <i>Label:</i> This painting depicts the Mughal emperor Babur with his brave companions confronting their enemies in the mountains of Kharābūk and Pashāmūn. The text refers to Babur and his few men deciding to charge the enemy, who just stood there. <i>fol. 6a:</i> <i>Title:</i> The siege and battle of Isfarah

Shelf mark	Walters Art Museum Ms. W.596
Descriptive Title	Memoirs of Babur
Text title	Bāburnāmah <i>Vernacular:</i>
	بابر نامه
	<i>Note:</i> Also known as Wāqi‘āt-i Bāburī.
Author	<i>Authority name:</i> Babur, Emperor of Hindustan (d. 937 AH / 1530 CE) <i>As-written name:</i> Ṣahīr al-Dīn Muḥammad Bābur <i>Name, in vernacular:</i>
	ظهیر الدین محمد بابر
Abstract	Recognized as one of the world’s great autobiographical memoirs, the Bāburnāmah is the story of Ṣahīr al-Dīn Muḥammad Bābur (866 AH / 1483 CE -- 937 AH / 1530 CE), who conquered northern India and established the Mughal Empire (or Timurid-Mughal empire). Born in Fergana (Central Asia), Babur was a patrilineal Timurid and matrilineal Chingizid. Babur penned his memoir in Chaghatay Turkish, which he referred to as Turkic, and it was later translated into Persian and repeatedly copied and illustrated under his Mughal successors. The present copy in Persian written in nasta‘līq script is a fragment of a dispersed manuscript that was executed in the late 10th century AH / 16th CE. The ordering of the leaves as found here does not follow the narrative of the text. The Walters' fragment contains thirty mostly full-page paintings that are representative of the Mughal court style under the Mughal emperor Akbar (r. 963-1014 AH/ 1556-1605). Another major fragment of this work, containing fifty-seven folios, is in the State Museum of Eastern Cultures, Moscow. The dark green leather binding, which is not original to the textblock, dates to the late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE
Date	10th century AH / 16th CE
Origin	India

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.



A digital facsimile of Walters Ms. W.596, Memoirs of Babur
Title: Bāburnāmah



Published by: The Walters Art Museum
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201
<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>
Published 2011